

## فردیت عشق در غزلیات منزوی

رضا هادی‌لو<sup>۱</sup>، تورج عقدایی<sup>۲\*</sup>، حیدر حسنلو<sup>۳</sup> و مهری تلخایی<sup>۴</sup>

## چکیده

تا پیش از عصر مشروطیت، معشوق شعر فارسی، غالباً با سیمایی کلی، مبهم، فاقد هویت عینی و غرق در هاله‌ای از تقدس و رازناکی در شعر شاعران تجلی می‌یافت. اما از عصر مشروطه با ظهور گفتمان‌های تازه، از جمله توجه به جایگاه زن و فردیت او در عرصه جامعه و خانواده، ماهیت معشوق دگرگون شد و چهره‌ای ملموس و عینی یافت، آن معشوق رازآمیز، آرمانی و آسمانی، مبدل به معشوقی زمینی و این جهانی شد با جلوه‌های مادی و محسوس. در کنار گونه‌های متنوع معشوق که در میراث شعری یک قرن اخیر تجلی یافته‌اند؛ به تبع توجه به نقش زن و باز تعریف نظام خانواده، به گونه‌ای دیگر از معشوق مواجهه‌ایم که همانا همسر واقعی شاعر است. معشوقی که وجود تابوهای فرهنگی و اخلاقی و نیز دیگر عوامل اجتماعی از جمله فاصله موجود بین عشق و زناشویی، مانع ظهور و بروز آن در اشعار عاشقانه کلاسیک می‌شد. در این مقاله، به شیوه تحلیلی - توصیفی در پی باز نمودن ابعاد و آفاق این گونه عشق‌ورزی در غزلیات حسین منزوی از منظر فردیت عشق، بودیم و به این نتیجه رسیدیم که در پرتو تغییر و تکامل ساختارهای فکری و فرهنگی و نیز تحوّل در نظام زیبایی‌شناختی شعر معاصر، فردیت در جایگاه درخور تأملی قرار گرفته است.

**کلید واژه‌ها:** حسین منزوی، فردیت، عشق، غزل و هویت.

۱- دانشجوی دکترای گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

۲- دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. (نویسنده مسئول)

Dr.aghdaie@gmail.com

۳- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

۴- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

## مقدمه

«فردیت» که «آزادی و پیشرفت و رشد فردی را بیان می‌کند» (پی. واینر، ۱۳۸۵: ۱۹۴)، از مؤلفه‌های اصلی مدرنیسم به شمار می‌رود و برگرفته از گرایش نیرومند چند قرن اخیر، به اصل اصالت انسان است. در این گرایش انسان مهم‌ترین عنصر هستی تعریف می‌شود و پیشرفت، امنیت و آزادی او یگانه هدف جامعه است. در این دیدگاه فرد انسانی، به رغم زیست اجتماعی‌اش، معنی و هویت مستقل دارد؛ از این رو که به صورت فردی هم یک انسان است.

بسیاری از مکاتب فلسفی معاصر از جمله «اومانیسم» و «اگزیستانسیالیسم» متأثر از اندیشه اصالت فرد بوده‌اند. اگزیستانسیالیسم، بویژه در قرن بیستم، با تکیه بر آزادی فردی و سیاسی، از منتقدان مهم نظام اجتماعی به شمار می‌آید. فعالیت‌های این مکتب فلسفی بازتاب گسترده‌ای در حوزه ادبیات داشته است و آثار بزرگی در گستره ادبیات تخیلی، متأثر از آن، آفریده شد و تأثیر و رسوب این اندیشه، در آثار ادبی مدرن، قابل جست‌وجو و دریافت است.

با ظهور، انقلاب مشروطه که همزمان با آغاز تحولات جدید در ایران است، ادبیات نیز با دگرگونی‌های گسترده و غیرقابل بازگشتی همراه شد و هم پای دنیای نو، نمودهای اندیشه مدرن و از جمله «فردیت» - که از اساسی‌ترین ویژگی‌های ادبیات خلاقانه مدرن است - خود را به نمایش گذاشت و پس از مشروطه، با حضور و رواج مکاتب سیاسی و اجتماعی جدید، هم چنین انسان‌شناسی و روان‌شناسی علمی، تعریف جدیدی از انسان و جامعه به دست آمد و نوع زیست اجتماعی و فردی ایرانیان را دگرگون ساخت که از جمله آنها، توجه به «فردیت» بود.

در ادبیات معاصر، شاعر، نگاهی ویژه و مشخص به هستی خود و جهان دارد، در صورتی که در ادبیات سنتی، عموماً مفهوم‌ها و ارزش‌ها هستند که در تقابل یا هم بستگی با هم قرار می‌گیرند؛ نه انسان‌ها و اشیاء.

انسان زمانی به فردیت می‌رسد که در مکان واقع شود و دست به کنش زمان‌مند بزند و دارای هویت انسانی باشد، به دیگر سخن، زمانی انسان دارای فردیت است که فرد با در نظر گرفتن تمام ویژگی‌های انسانی، از جمله احساسات شخصی و رفتارهای خوب، بد، زشت و... نمود یابد.

کنشی که در این سنت ادبی رواج دارد چندان تابع زمان و مکان مشخص نیست. در این گونه از آفرینش ادبی، به جزئیات زندگی انسان و محیط پیرامون آن توجه چندانی نمی‌شود حال آن که مفهوم فردیت با جزئی نگر، زمان‌بندی و مکان واقعیت پیدا می‌کند. نیما یوشیج با مطالعه ادبیات سنتی فارسی و آگاهی از ادبیات جدید اروپا و با نگاهی نو، به آفرینش ادبی روی آورد و راه جدیدی را پیش روی جامعه ادبی ایران گشود. در این نوشتار تلاش می‌شود جایگاه فردیت در ادبیات معاصر، با تأکید بر غزلیات حسین منزوی، مورد بررسی قرار گیرد.

### فردیت

واژه (انگلیسی Individuality) - (فرانسه Individuelle) از ریشه لاتینی Individualitas گرفته شده و معادل «فردیت» به کار برده می‌شود. پیش‌تر این واژه به عنوان یک اصطلاح فلسفی به کار می‌رفته است.

«فردیت به طور عام عبارت است از مجموعه صفات جسمانی و معنوی فرد از قبیل سرشت، مزاج، حساسیت، ذوق و افکاری که موجب تمایز یک فرد از افراد دیگر می‌شود و به معنی هر گونه صفت و خلقی است که طبیعت خاصی به فرد بدهد.» (بیات، ۱۳۸۱: ۳۹۵)

معنی فردیت به طور خاص مترادف شخصیت است. اما متفکران جدید بین این دو مفهوم فرق گذاشته و گفته‌اند: «فردیت مجموع صفاتی است که فرد را از افراد هم نوع خود متمایز می‌کند، در حالی که شخصیت، مجموع صفاتی است که شخص را برای زندگی در یک جامعه معینی آماده می‌کند. فردیت یک موجود آگاه، تابع بسیاری از عوامل خارجی است که به صورت جمعی در آن تأثیر می‌کند، اما شخصیت مبتنی بر تمرکز قدرت اداری و وحدت ذاتی است که شخص را بدین صفات موصوف می‌گرداند. اگر بخواهیم مفهوم را دقیق‌تر معلوم کنیم، می‌توانیم بگوییم: فردیت عبارت است از مجموع صفات موجود آگاه، به همان صورت که در واقع موجود است، و شخصیت، مجموع صفاتی است که نسبت به صور آرمانی و عالی قابل تصور، باید وجود داشته باشد.

فردیت به معنی اصالت موجود عاقل و دوری از تقلید و میل او به آزادگی نیز به کار می رود.» (صلیبا، ۱۳۶۶: ۴۹۴)

توجه به فردیت، باعث پیدایش نظریه‌ها و مکاتبی شده که اصالت را به فرد داده‌اند و بنیان اندیشه آن مکاتب بر فردگرایی استوار بوده است.

### فردگرایی به تعبیر آربلاستر

در قرن هفدهم به بعد با تعابیری از اندیشه محوری «فردگرایی ملکی» روبرو می‌شویم. مفهومی که به موجب آن، زندگی شخص به خود او تعلق دارد. این زندگی، دارایی خود اوست و به خداوند، جامعه یا دولت تعلق ندارد و می‌تواند با آن هر طور که مایل است رفتار کند. همان طور که سی. بی مک فرسون نشان داده است، مفهوم فرد به مشابه مالک خویش، آشکارا در آراء لاک دیده می‌شود: «انسان به دلیل آقایی بر خود، تملک بر خویشتن و کار خود، پایه‌های عظیم دارایی را در خود داشت. بنابراین تملک دارایی مادی به واقع بیان مشخص آن مالکیتی است که ما از قبل بر خویشتن و اعمال و پیشه خویش داریم و حتی کسی که هیچ دارایی مادی نداشته باشد باز هم مالک جسم، مهارت و کار خویش است.» (آربلاستر، ۱۳۶۷: ۳۸)

فردگرایی از بنیادها و مؤلفه‌های اصلی مدرنیسم و به تعبیری از مهم‌ترین شالوده‌های فکری دنیای جدید در عرصه‌های مختلف فلسفی، علمی، سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و دینی محسوب می‌شود.

فردگرایی در فلسفه، اخلاق، دین، سیاست، اجتماع و ادبیات نمود قابل توجهی داشته است که در این نوشتار به نمود فردگرایی در ادبیات می‌پردازیم:

### فردگرایی در ادبیات

پس از رنسانس در اروپا و غرب، توجه به جایگاه فردی انسان افزایش یافت. «مثلاً «اومانیزم» تمهیدی بود برای انسان تا قربانی کلیشه‌های سابق - که انسان نسبت به خدایان داده بود - نشود و فردیتش را هم از این که فدای نظام‌های اجتماعی شود مصون دارد حتی در شعر و داستان‌های هنگامی که انسان نتواند تجربه‌های فردی‌اش را به قلم آورد و مدام تکرارگر و مقلد پیشینیان باقی بماند

هویتش را گم و قربانی کرده است یا در مکتب رمانتیک حضور فردیت و عینیت مدلول‌واره‌ها و گفتمان‌های غالب اجتماعی آشکارتر بود و انسان مکتب رمانتیک با تأکید بر همین تفرّد پا گرفت.» (تسلیمی، ۱۳۸۷: ۱۵)

همان‌طور که اشاره شد فلسفه، اخلاق و سیاست دگرگون گشت، نگاه‌های اومانستی افزایش یافت و به جنبه‌های فردی توجّه بیشتری شد. از سوی دیگر آمیختگی عمیقی میان فلسفه و ادبیات به وجود آمد و به خصوص مکتب «آگزیستانسیالیسم» مولود همین پیوند فلسفی- ادبی است. این تحولات در اروپا آرام آرام بر بخش‌های دیگر جهان تأثیر گذاشت و ادبیات را متحوّل کرد. در این نوع نگاه ادبی جنبه‌های شخصی، جزئی و عینی مورد توجّه قرار گرفت و فردیت به گریز از ذهنیت و کلی‌گرایی و رسیدن به عینیت منجر شد. «اگر پیش از این افلاطون، شعر را تقلید یا mimesis، تعریف می‌کرد و معتقد به تقلید شاعرانه بود، اکنون آزادی از هر نوع تقلید، مهم‌ترین وجه شعر را تشکیل می‌داد.» (هارلند، ۱۳۸۸: ۲۳)

بینش نقّادانه، توجّه به واقعیت‌های بیرونی، بومی‌گرایی، ویژگی‌های خاصّ زبانی و توجّه به زمان و مکان از دیگر مشخصه‌های ادبیات جدید مبتنی بر فردگرایی است.

### بیان مسأله و سؤالات پژوهش

در ادبیات معاصر، با حضور و رواج مکاتب سیاسی و اجتماعی جدید، هم‌چنین انسان‌شناسی و روان‌شناسی علمی، تعریف جدیدی از انسان و جامعه به دست آمد و نوع زیست اجتماعی و فردی ایرانیان را دگرگون ساخت که از جمله آنها، توجّه به «فردیت» بود. در این تحوّل شاعرانه نگاهی ویژه و مشخص به هستی خود و جهان دارد. انسان زمانی به فردیت می‌رسد که در مکان واقع شود و دست به کنش زمان‌مند بزند و دارای هویت انسانی باشد. فردیت یک موجود آگاه، تابع بسیاری از عوامل خارجی است که به صورت جمعی در آن تأثیر می‌کند، اما شخصیت مبتنی بر تمرکز قدرت ارادی و وحدت ذاتی است که شخص را بدین صفات موصوف می‌گرداند.

۱- آیا حسین منزوی در سرودن غزل‌هایش به فردیت عشق، توجّهی دارد یا نه؟

۲- آیا حسین منزوی در غزل‌هایش تنها به فردیت عشق می‌پردازد یا به اجتماع نیز نظری

دارد؟

## پیشینه پژوهش

درباره فردیت عشق در غزلیات حسین منزوی پژوهشی جامع صورت نگرفته است اما آثار، پایان نامه‌ها و مقالاتی در خصوص شعر وی و موضوعات مشابه در شاعران دیگر نوشته شده است که هر کدام تنها به بخشی از موضوع پرداخته‌اند که در اینجا به چند مورد از آنها اشاره می‌شود.

❖ تصویر رمانتیک در شعر حسین منزوی و بدر شاکر السیاب (سید اصغر موسوی و سید حسین سیدی، نشریه ادبیات تطبیقی، بهار و تابستان ۱۳۹۷، دوره ۱۰، شماره ۱۸، ص ۲۴۳-۲۲۳)

❖ عشق به همسر در شعر معاصر ایران (محمد رضا روزبه و قدرت الله ضرورتی) پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان، بهار و تابستان ۱۳۹۳، دوره ۱۲، شماره ۲۲، ص ۱۸۸-۱۶۵)

❖ نگاهی به نماد پردازی در غزل حسین منزوی، زیبایی شناسی ادبی (یاهو نوری، فصلنامه زیبایی شناسی ادبی، تابستان ۱۳۹۸، دوره ۱۰، شماره ۴۰)

❖ بررسی و تحلیل کهن الگوها از دیدگاه یونگ در شعر سه شاعر معاصر، نوذر پر رنگ، حسین منزوی و سیمین بهبهانی، (استاد راهنما، عالیه یوسف فام- دانشجو: نجمه احمد بیگی‌ها، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، دانشگده ادبیات و علوم انسانی، ۱۳۹۵)

❖ فردیت در شعر معاصر، با بررسی شعر نیما یوشیج، سهراب سپهری و فروغ فرخزاد (منیر السلطان پور، ۱۳۹۷، ناشر گفتمان اندیشه معاصر، چاپ اول)

❖ فردیت در شعر نیما (سخنرانی در سال ۱۹۹۶) در برلین آلمان، نسیم خاکسار.

## روش تفصیلی تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش، تحلیلی - توصیفی است. جامعه آماری این پژوهش، غزلیات حسین منزوی است که در آن به بررسی فردیت در غزلیات منزوی پرداخته شده است. شیوه گردآوری مطالب به صورت کتابخانه‌ای است.

پیشینه فردیت در ادبیات معاصر

مهم‌ترین تاثیر اروپا در تحوّل شعر کهن فارسی به شعر نو، تغییر دید شاعر ایرانی بود. شعر اروپایی، شاعر ایرانی را از درون‌گرایی زخمی و فرسوده بیرون کشید و به او یاد داد که برای بیان پنهانی‌ترین منویات، می‌بایستی به اشیا، عناصر، کلمات و زندگی روزمره نگاه کند. براساس همین دیدگاه بود که نیما یوشیج بانی شعر نو ایران، خطاب به بزرگ‌ترین شاعر ایران می‌گوید:

حافظا این چه کید و دروغ است      کز زبان می و جام ساقی است؟  
 نالی ار تا ابد باورم نیست      تو بر آن عشق ورزی که باقی است  
 من بر آن عاشقم که رونده است

(اسفندیاری، ۱۳۸۸: ۷۲)

البته این تغییر دید نیما پیش زمینه‌ای داشت که همانا تغییر جهان بینی روشنفکران، از نوعی کلی‌نگری درون‌گرایانه ایدئالیستی، به ماتریالیستی جزئی‌نگر بود که در بحبوحه نهضت مشروطه، تحت تأثیر فلسفه غرب پیدا شده بود. به دنبال همین تغییر نگاه شاعر ایرانی به جهان بود که عناصر سازنده شعر قدیم فارسی، یکی پس از دیگری، از نظر نیما افتاد و به مرور، طرز خیال، نوع تصویر پردازی، نحو زبان و استعارات دیگری شکل گرفت. (لنگرودی، ۱۳۸۵: ۱۶۴)

«شارل، بودلر معتقد بود طبیعت، قاموسی است در دست شاعر و شاعر، مترجم و رمز گشای همانندی‌های جهان است، کار شاعرانه حقیقی تخیل است، نه به عنوان آفریدن جهانی خیالی بلکه کشف فوق واقعیتهایی که در دنیا وجود دارد، اما تنها ذهن‌هایی با قدرت خاص می‌توانند آن را کشف کنند.» (سید حسینی، ۱۳۸۵: ۲-۱۳۱)

نیما نگاه تکراری و کلی‌شاعران قدیم را مورد نقد قرار می‌دهد. «شاید مهم‌ترین وظیفه‌ای که نیما انجام داد، تغییری بود که در دید شاعر از طبیعت پدید آورد. این جنبه زائیده تصاویر شعری اوست. یعنی صور خیال وی فرا سوی هنجار شعر فارسی است. این تغییر در دید شاعر بدین معنی بود که همه چیز راه خود را در شعر او می‌یافت و بسیاری چیزها که در شعر کهن فارسی نمی‌توانستند جایی در شعر داشته باشند، در شعر او در کنار هم دیده می‌شدند؛ برای نمونه بهاری

که او در افسانه تصویر می‌کند با بهاری که در اشعار دیگران آمده تفاوت دارد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۱۱۳)

از نظر نیما داشتن نگاه «فردی» و شخصی و بی‌میانجی مهم‌ترین رکن حرکت به سوی شعر مدرن است. نیما تجربه‌ای را که شخصی نیست بازگویی ملال‌آور؛ بینش و تجربه‌های دیگران می‌داند.

«وقتی موضوع شعر، طبیعت و واقعیت زندگی باشد، مشکل «چه گفتن» وجود ندارد، تنها کافی است که شاعر دارای ذهنیتی خاص باشد که جهان و هستی را از زاویه‌ای خاص و مطابق «فردیت» خویش بنگرد تا در آن چیزهایی ببیند و کشف کند که دیگران ندیده‌اند و کشف نکرده‌اند.» (پورنامداریان، ۱۳۸۹: ۲۷۱)

تأکید بر دید تازه، ذهنیت خاص و فردیت که از اجزای رسیدن به نگاه مدرن است. «لازمه تجربه شاعرانه آن نوع حساسیت دریافت و حضور در جهان است که سرانجام، نمودها و نسبت‌ها و روابطی را در عالم و در میان چیزها می‌یابد و می‌بیند که با نوع تجربه روزمره و تجربه علمی و هر تجربه دیگری یکسان نیست.» (آشوری، ۱۳۸۰: ۴۵)

شاعری که فردیت در او ریشه کرده است به راحتی و با نگاه و جهان بینی خود، واژه انتخاب می‌کند و در انتخاب کلمات هرگز تسلیم سانسور نمی‌شود و حتی در میان کلمات، بعضی را شاعرانه و بعضی را غیرشاعرانه نمی‌داند. «سانسور با حذف و تغییر و تعدیل واژه‌ها ذره ذره از تجلی فردیت یک شاعر می‌کاهد.» (مختاری، الف، ۱۳۷۸: ۱۳۰) کسی که درک و دریافت درستی از زمانه خود دارد باید بتواند عینیت پدیده‌ها را منعکس کند تا هنرمند عصر خود باشد.

### نگاه به معشوق

اگر بخواهیم تصویری از معشوق شعر سنتی ارائه دهیم و او را از نظر ظاهر و خلق و خو بررسی کنیم، این معشوق دارای قدی بلند همچون سرو یا صنوبر، ابروهای کمانی، دهانی به ظرافت یک غنچه و در اغلب موارد تند خو و بی‌وفا و نامهربان است. شاعر سنتی شاید تجربه‌های عاشقانه‌ای هم داشته باشد اما زمانی که می‌خواهد از این تجربه‌ها بگوید گویا چشمانش را می‌بندد



و از معشوق خیالی (همان معشوقی که دیگران از او سروده‌اند) می‌سراید. شاعر سنتی پیش از آن که معشوق واقعی خود را در عالم واقع ببیند و از او بسراید، به معشوق به عنوان یک مفهوم و کلیت نگاه می‌کند و حتی شاعر می‌تواند بدون این که هرگز تجربه عاشقانه‌ای داشته باشد با سوز و گداز از معشوقی که ذهنی و خیالی است شکوه کند. این پای‌بندی به توصیف‌ها و تصویرهای یکسان باعث ملال‌آوری مضمون‌های شعر سنتی می‌شود.

«در شعر سنتی هیچ ساختمان و هیچ در و پیکری در کار نیست و سبب این بلیه، کلی گویی شاعر سنتی است. او راجع به مقوله قهرمانی سخن می‌گوید نه قهرمان، درباره شجاعت داد سخن می‌دهد نه شخص شجاع، از شرافت حرف می‌زند نه مرد شریف. تمام قهرمانان او رستمند (قهرمان کلی) و تمام عشاق شیرین و فرهاد، لیلی و مجنون (عاشق و معشوق کلی)، به همین جهت است که فقط کافی است در اشعارش نام ممدوح یا معشوق عوض شود، هیچ چیز عوض نمی‌شود چون حقیقت صفت مشخصه و ممیزه‌ای از معشوق و ممدوح خاصی وارد شعر او نشده است و نیز بدین سبب است که همه اشعارش در هم قابل ادغامند، چرا که شعر او همه‌اش بیان حقایق و مقولات کلی است.» (لنگرودی، ۱۳۸۷: ۸-۱۲۷)

بنابراین معشوق در شعر سنتی کلیت بی‌چهره‌ای است که هر کسی همان را ترسیم می‌کند و بر آن، نام مورد نظر خود را می‌نهد. معشوق توصیف شده نه برآمده از تجربه فردی و نه بر آیند تجربه اجتماعی است او چهره‌ای قدسی و بی‌مکان و دست نیافتنی دارد.

شاید در بعضی موارد گرایش‌های صوفیانه و عرفانی که به صورت کلی و جزئی بر ادبیات سایه افکنده، یکی از عوامل این نوع نگرش باشد. «اروپایی‌ها تحقیقات زیادی راجع به کلیت و لافردیت معشوق شعر فارسی کرده‌اند و بخش عمده‌ای از این مسئله را به تئوری "انسان کامل" در تصوف بر می‌گردانند و خود آن تئوری "انسان کامل" تصوف را به زمینه‌های قبل از اسلامی قضیه برمی‌گرداند تا مایه‌های اوستایی آن و "انسان نخستین" در تفکر ایرانیان پیش از اسلام و "آدام قدمون" در تفکر باستانی یهود. این که چرا چهره معشوق، کلی است و در هاله قدسی فرو رفته، مربوط به تأثیرات تطوّر نظریه "انسان کامل" است ... در هر صورت چهره کلی معشوق یکی از

خصلت‌های شعر غنایی زبان فارسی است که در عین حال یکی از ضعف‌ها و نقطه‌های کاستی شعر غنایی این دوره هم به حساب می‌آید.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۲۵)

### پیوستگی موضوعی و انسجام ساختاری

یکی از تفاوت‌های اساسی شعر کلاسیک و شعر معاصر، پیوستگی موضوعی است. در شعر کلاسیک به استثنای منظومه‌ها و برخی اشعار روایی دیگر، کمتر می‌توان پیوستگی موضوعی را مشاهده کرد. در اغلب اشعار گذشته پیوندها به شکل افقی تنظیم شده و بیت‌ها به عنوان واحدهای معنایی عمل می‌کنند، یعنی ممکن است در هر بیت یک غزل، موضوع متفاوتی مطرح شود و ارتباط محکم افقی و ضعیف عمودی در برخی از سبک‌ها کمتر و در برخی بیشتر نمود دارد.

«در باور شاعران نوپرداز همچون نیما، شاملو، فروغ، سپهری و... هیچ واژه‌ای در ذات خود شاعرانه یا غیرشاعرانه نیست، بلکه شیوه رفتار با آن واژه است که ارزش شاعرانگی آن را مشخص می‌کند و هیچ تردیدی نیست که ورود واژه‌های غیر شاعرانه در شعر، چنانچه به هنری شدن آنها و شاعرانه شدن آنها بینجامد، پسندیده است و چنانچه با همان معنای خود که در نثر به کار می‌روند به کار بروند، هیچ اتفاق شاعرانه‌ای نیفتاده است.» (حسن‌لی، ۱۳۸۳: ۱۲۰)

### بررسی عناصر فردیت در غزلیات حسین منزوی

نگاه فردی شاعر از یک طرف در نگرش او به جامعه و اوضاع حاکم بر آن بروز می‌کند و از سوی دیگر دغدغه‌های روحی و درونی او را آشکار می‌کند از این رو در ادامه به دو رویکرد اصلی در غزلیات حسین منزوی و نسبت آن با فردیت می‌پردازیم. این دو رویکرد عبارتند از:

۱- مسائل بیرونی، که به اوضاع پیرامونی شاعر می‌پردازد و دربرگیرنده اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان شاعر است.

۲- مسائل درونی، که خود شامل دو موضوع می‌باشد:

الف- مسائل روحی- روانی: شاعر که شکل دهنده شخصیت شاعر است.

ب- عشق: که بازتاب دهنده احساسات درونی و پیوند آن با پدیده بیرونی است.

## الف) مسائل بیرونی

## ۱) رابطه فردیت با سیاست و اجتماع

توجه جامعه مدرن به "فرد" به عنوان مهم‌ترین رکن اجتماعی و سیاسی باعث شد تا حقوق و نیازهای او مورد بازشناسی قرار گیرد و به رسمیت شناخته شود. یکی از مهم‌ترین ارکان انسان فردیت یافته "آزادی" است. جامعه مدرن وقتی شکل می‌گیرد که به شناخت فرد توجه کند و از هر گونه قیدوبند سنتی، اسطوره‌ای و استبدادی رها باشد. در چنین جامعه‌ای قهرمان پروری کمتر اتفاق می‌افتد و تمامی افراد باهم برابرند و از حقوق و فرصت‌های یکسانی برخوردارند. بر همین اساس است که جوامع مدرن با مشارکت همه افراد اداره می‌شود و هیچ تبعیضی در نژاد، جنسیت، طبقه، ایدئولوژی و مناصب وجود ندارد. در چنین جوامعی تلاش می‌شود تا حقوق انسان‌ها نقض نگردد و آنها در هر وضعیت و شرایطی از حقوق طبیعی و مسلم برخوردار باشند. این شرایط وقتی قابل دسترسی است که "فرد" آزادی عمل داشته باشد.

«تحقق این مشخصه‌های مدرن، مستقل، آگاه به زمان و موقعیت خویش، بر اساس کاربرد فرد یا آگاهی و آزادی است... حصول فردیت، عمیقاً به آزادی وابسته است و چون پای آزادی به میان می‌آید، خواه ناخواه مسئله به امری اجتماعی و سیاسی بدل می‌شود.» (مختاری، ۱۳۷۹: ۱۲۸)

اکنون برآنیم از زاویه نسبت فردیت با سیاست و اجتماع به تحلیل شعر (غزلیات) حسین منزوی بپردازیم و جایگاه سیاست و اجتماع را در شعر وی از منظر مدرن بررسی کنیم. تحلیل اشعار این شاعر و بازتاب نگاهش به سیاست و اجتماع ویژگی‌های مدرنیته و فردیت را در شعر وی مشخص می‌کند.

## ۱ ۴ - نسبت فردیت با سیاست و اجتماع در غزلیات منزوی

حسین منزوی یکی از برجسته‌ترین ارکان غزل نو فارسی است که نامش در ردیف سیمین بهبهانی و محمدعلی بهمنی است این جایگاه، نه تنها به دلیل ایجاد تغییر در قالب و فرم بلکه به خاطر آفرینش دید تازه به هستی در شعر است. دقت در پدیده‌ها و حوادث روزانه و حساسیت در برابر آنها یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های هنر مدرن و نگاه فردگرایانه در شعر منزوی است. او با

پذیرش این که دوره نشستن هنرمند در کنار حاکمان، گذشته است با عدالت خواهان اجتماعی، هم صدا می‌شود و سعی می‌کند شعر را به اجتماع بکشاند؛ بدون این که از ارزش هنری آن کاسته شود. شاعری که درک صحیحی از عصر خود دارد نمی‌تواند به دلیل آن که فرزند زمان خویش است، استقلال و فردیتش را به یک سو نهد و مقهور ساحت قدرت شود. فردیت شاعر هویت، مشخص اوست که هستی او را از دیگران متمایز می‌کند. فردیت، نگاه ویژه او به جهان و هستی است. او برای تحقق فردیت خویش نیازمند آزادی است و آنجایی که آزادی مطرح می‌شود موضوع به سیاست و اجتماع ربط می‌یابد. «از اواخر دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ همراه با اوج گیری مبارزات سیاسی علیه نظام سلطنت موج توانمندی از شعر معترض و مبارز در عرصه ادبیات ظهور کرد و آن را می‌توان منشا ادبی شعر و ادبیات پر خروش دوران انقلاب دانست. توجه به مضامین اجتماعی و سیاسی یکی از رسالت‌های مهم شعر به حساب آمد، هر چند برخی مکاتب فکری مغرب و مشرق زمین نظیر اومانیزم، نیهیلیسم، شکاکیت و... بی‌تأثیر نبودند. رواج و فراگیری این گونه اندیشه‌ها صبغه‌های اندیشگر دیگر را تحت تأثیر قرار می‌داد، به همین دلیل در این برهه، فقدان تفکرات عمیق فلسفی، حکمی، عرفانی، تاریخی که در شعر سنتی بسیار قوی بود، مشخصه‌ای انکار ناپذیر است.» (روزبه، ۱۳۸۱: ۱۵۹)

شعر منزوی فاقد تفکرات عمیق فلسفی، حکمی، عرفانی، تاریخی است، زیرا منزوی فیلسوف، عارف، مورخ و حکیم نیست و هرگز هم در آثار خود چنین ادعایی نکرده است. بنابراین رسالت و تعهد شعر امروز و شعر منزوی در توجه به مسائل اجتماعی و مضامین سیاسی و مردمی است. درست است که هنر منزوی در تغزل‌های عاشقانه است؛ اما همین تغزل‌های عاشقانه در بسیاری موارد دارای مضامین اجتماعی، سیاسی و مردمی هستند؛ علاوه بر این منزوی در اشعار جداگانه‌ای در قالب‌های گوناگون از مضامین سیاسی، اجتماعی و مردمی سخن می‌گوید چرا که باور دارد که رسالت شعر امروز نیز همین است. بی‌شک اشعار وطنی و سیاسی منزوی از بهترین غزل‌های سیاسی و اجتماعی دوران معاصر به حساب می‌آید. منزوی به ایران و ایرانی عشق می‌ورزد، از غم وطن می‌گرید انگار که مادری در غم فرزند بگیرد و به وطنی که در بازار شقاوت بی‌وطنان چوب حراج می‌خورد آهی سوزناک می‌کشد. منزوی علاوه بر وطن که از مفاهیم اساسی اندیشه سیاسی

و اجتماعی است، به مفاهیم مهمی چون: ظلم و ستم، آزادی، حقوق، مردم و عدالت توجه خاصی دارد. منزوی علاوه بر اینکه مضامین سیاسی و اجتماعی را با تغزل‌های عاشقانه درمی‌آمیزد، بلکه به لحاظ ارزش خاصی که این مفاهیم برای او دارد گاهی مضامین شعرش صرفاً به این مباحث اختصاص می‌یابد چه در قالب غزل و چه در قالب‌های دیگر شعری.

آیا چه دیدی آن شب در قتلگاه یاران؟ چشم درشت خونین، ای ماه سوگواران!  
 از خاک بر جبینت خورشیدها شتک زد آن دم که داد ظلمت فرمان تیر باران  
 رعنا و ایستاده، جان‌ها به کف نهاده، رفتند و مانده بر جا ما خیل شرمساران  
 ای یار، ای نگارین! پا تا سر تو خونین! ای خوش‌ترین طلیعه از صبح شب شماران!  
 داغ تو ماندگار است، چندانکه یادگار است، از خون هزار لاله بر بیرق بهاران  
 یادت اگر چه خاموش، کی می‌شود فراموش؟ نامت کتیبه‌ای شد بر سنگ روزگاران  
 (منزوی، ۱۳۸۷: غ ۵۹)

#### ۱-۲- منزوی تصویرگر چهره استبداد و خفقان

برخی سروده‌های منزوی روایت‌گر خفقانی است که در جامعه وجود دارد. او با درک این فضا و با بهره‌گیری از نمادهای طبیعی که در اطرافش وجود دارد، این وضعیت را بیان می‌کند. غزل، «ای دریغ از یک شکوفه! نو بهاران را چه شد؟» یکی از معروف‌ترین شعرهای منزوی است؛ که حکایت‌گر یأس و ناامیدی حاکم بر جامعه است. شاعر با بهره‌گیری از عینیت‌های موجود در اطراف خود و با استفاده از واژه‌های برگرفته از محیطی که در آن زندگی می‌کند؛ خفقان و بی‌تحركی را که حاصل استبداد و یأس و ناامیدی مردم است، بیان می‌کند.

ای دریغ از یک شکوفه! نو بهاران را چه شد؟ حسرتا از یک جوانه! شاخساران را چه شد؟  
 صد هزاران گل به خاک افتاد و بانگی برنخاست «عندلیبان را چه پیش آمد؟ هزاران را چه شد؟»  
 ماه خونین است در آینه‌های آب شان چشمه ساران را چه رفت و جوی باران را چه شد؟  
 اسب‌ها پی کرده و مردان به خون غلتیده‌اند حافظا! تا چند می‌پرسی: سواران را چه شد؟  
 در شکاف هر درختی، جا به جا خون لخته بست بیدئین‌ها را چه پیش آمد؟ چناران را چه شد؟  
 آه! بر خاک شهیدان، خون شان خوشید و ماند خون چرا با خون نشوید ابر؟ باران را چه شد؟  
 (همان: غ ۷۸)

منزوی در غزل ۳۶۸ خود، چوب حراج از طرف بی‌وطنان که بر سر و سینه تهمت‌ان و وطن پرستان می‌زنند؛ چنین به تصویر می‌کشد و در ماتم سرخ سمن گریه می‌کند:

|  |                                    |
|--|------------------------------------|
| ای باغ چه شد مدفنِ خونینِ کفنانت؟      | کو خاکِ شهیدانِ کفن پیرهنانت؟      |
| تا سرب که پاشیده و تا لاله که چیده است | در سینه و سیمای بهارین بدنانت      |
| آه ای وطن! ای خورده به بازارِ شقاوت    | بس چوب حراج از طرف بی‌وطنانت       |
| خونی که شتک زد ز پدرها و پسرها         | بر صبحِ یتیمان و شبِ بیوه زنان     |
| رودابه من! رودگری کن که فتانند         | در چاهِ شغادانِ زمان، تهمت‌ان      |
| رگبار گرفت آنگه و بارید ز هر سو        | بر سینه و سر، نیزه و شمشیر و سنانت |
| ای باغِ اهورایی‌ام افسوس که کردند      | بی‌فره و بی‌فر و شکوه، اهرمانت     |
| هم‌خوانِ نسیم من و هم‌گریه باران       | در ماتم سرخ سمن و یاسمنانت         |

(همان: غ ۳۶۸)

### ۳-۱- پیوند طبیعت و سیاست در شعر منزوی

از دیگر اشعار منزوی که با اجتماع و سیاست پیوند دارد نوعی جاندارگرایی بین طبیعت و سیاست در آن موج می‌زند، غزل ۱۰۰ از دیوان اشعارش می‌باشد. در این شعر نیز تمام مشخصات فردیت و نگاه مدرن وجود دارد و شاعر با درک زمان و مکان و حساسیت‌های هنری به آفرینش این اثر پرداخته است:

|   |   |
|---|---|
| باد، می‌زارد، مگر خوابی پریشان دیده است   | باغ می‌نالد، مگر کابوس توفان دیده است     |
| ماه می‌لرزد به خویش از بیم، پنداری که باز | برجبین شب علامت‌های طغیان دیده است        |
| جوی کوچک را به‌رگ یخ بسته خون در جا، مگر  | در کف کولاک، شلاق زمستان دیده است         |
| لیکن آرام است تاریخ، آنکه چشم خبره اش     | زین پلشتی‌ها و زشتی‌ها، فراوان دیده است   |
| منتظر مانده است تا این نیزش از سر بگذرد   | آری این گرگ کهن، بسیار باران دیده است     |
| هرچه در آینه می‌بیند جوان ماه و سال       | پیرایام کهن در خشت خام، آن دیده است       |
| ناامید از انفجار فجر بی‌تردید نیست،       | آنکه بس خورشیدها، در ذره پنهان دیده است   |
| گرچه بی‌شرمانه شمشیر آخته بر عاشقان،      | شب، که خورشید درخشان را به زندان دیده است |
| لیکن ایامش نمی‌پاید که چشم تجربت،         | در نهایت فتح را با صبح رخشان دیده است     |
| باز می‌گردد سحر، هرچند هر بار آمده        | دست شب، آغشته با خون خروسان دیده است      |

(همان: غ ۱۰۰)

غزل ۴۳۵ نیز یکی دیگر از مهم‌ترین شعرهای منزوی در ارتباط با جامعه و سیاست است. او در این شعر بی تفاوتی برخی آدم‌ها را نسبت به سرنوشت جامعه به تصویر می‌کشد. و گرگ صفتانی که با لباس میش در جامعه به درندگی می‌پردازند و سازش حاکمان وقت با دشمنان خون ریز را نشان می‌دهد:

|   |                                      |
|---|--------------------------------------|
| گرگ آری گرگ! آنک چنگ و دندان آخته       | در شیخون سیاهش بر سر ما تاخته        |
| غم که لختی بیرق شومش به خاک افتاده بود  | بار دیگر بیرق افتاده را افراخته      |
| قصه تکراری است: گرگ میش صورت، بازهم     | خوشتن را در میان برگان انداخته       |
| این تغافل بین از این خوشباوران ساده لوح | خصم را در هیأت تکراری اش نشناخته     |
| همچنان تا خون سرخم شط شنزاران شود       | دشمن خونریز من با گله بانم ساخته     |
| مهره ماری است با این دد، وگرنه از چه رو | هرکه چوپان بوده نرد عشق با او باخته؟ |
| حق خیل ماست آزادی که با خون پیش پیش     | قیمت سنگین آزادی‌ش را پرداخته        |
| پس کجایی؟ کی می‌آیی؟ آی عزیز! آیا هنوز  | نعل مان در آتش سرخ ستم نگداخته؟      |

(همان: غ ۴۳۵)

طرح موقعیت تراژیک انسان و درد و تلخی زندگی او، از یک ادراک همزمان نسبت به وجود موانع و بازدارنده‌ها و ضرورت رفع آن‌ها نشأت گرفته است. تنهایی آدمی در احاطه دردناک این موانع، نه ازلی است و نه ابدی بلکه یک تنهایی چاره پذیر، یک تقدیر ویژه اجتماعی است و نه یک وضع بشری جهانی، ازلی و ابدی. این تنهایی چاره پذیر است زیرا بشر از برقراری رابطه با هستی، طبیعت و انسان، ناتوان نیست. پس شاعری که تنهایی بشر را حاصل موقعیت تاریخی او می‌شناسد و نه برآیند جبر هستی شناختی‌اش، همواره در جست و جوی "همه" است. (مختاری، ۱۳۷۸: ۲۰۹)

#### ۴-۱- توجه به زن و سیمای زن در غزل‌های منزوی

زن نیمه پیکره تنومند آفرینش است و حضور پیوسته او در اساطیر، تاریخ و ادبیات، جلوه تابلوی بی‌تای آفرینش و شاهکار اندیشه الهی را روح انگیز و چشم نواز می‌نماید. سیمای زن و جایگاه او در گذر تاریخ، دست خوش فراز و فرودهای جامعه زمان خویش بوده است، که ناگزیر ادبیات نیز از این مقوله جدا نیست. بر کسی پوشیده نیست که انتقال شکل و محتوا از دیروز به

امروز باید یک طیف پیوسته را طی می‌نمود تا شکافی عمیق میان غزل غنی دیروز و امروز به وجود نیاید. نقش این پل ارتباطی را به شهادت همه ادیبان منصف و قدر شناس، زنده یاد حسین منزوی بر عهده داشت. «همان طور که پیش از نیما کسانی بودند که روش نیما را تجربه کردند، ولی در نهایت آن که راه را ارائه داد نیما بود و به نام نیما ثبت شد، حسین منزوی هم در غزل آن تثبیت کننده بود. بدون شک پل ارتباطی بین غزل دیروز و امروز را "سایه" (هوشنگ ابتهاج) زد؛ ولی آن کسی که هر روز از این پل عبور کرد و این پل را نمایش داد و با محکم کردن این پل دیگران را به گذشتن از آن دعوت کرد، حسین منزوی بود.» (بهمنی، محمد علی، گفتگو درباره شعر حسین منزوی، روزنامه همشهری: ۱۳۸۳/۲/۲۲)

منزوی سیمای جدیدی که از عشق، معشوق و زن به دست می‌دهد، از مهم‌ترین ویژگی‌های شعری اوست. زن به متعالی‌ترین چهره‌اش در اشعار منزوی خودنمایی می‌کند. منزوی تمامی تأویلات واژه‌ای زن را چه در زندگی روزمره و چه در دنیای ماوراءالطبیعه موضوع مضامین شعری خود قرار داده است. منزوی هم از زن اسطوره‌ای و فرا زمینی و زن به عنوان موجودی نیمه زمینی و نیمه آسمانی سخن گفته و هم از زن به عنوان موجودی برای لذت جویی و کامیابی می‌سراید. این شگرد اوست که آگاهانه در تمام دفترهای شعرش، عشق را از سطح - و نه هرزه نگاری - آغاز می‌کند و محاق مبهم اروتیسم را به زلال روشنایی جمال جاودانه می‌کشاند و این گونه سیمای قدسی را که منظور نظر است به فراموشی نمی‌سپارد و سیر پیمایش عشق از زمین الفاظ تا اوج وصال معانی را قدم به قدم به مخاطب نشان می‌دهد.

منزوی در دگردیسی سیمای زن، آفرینش "معشوق معاصر" تغییر ساختاری، محتوایی و موسیقایی و خلق ترکیبات، تشبیهات و استعارات نو و بکر در غزل‌های عاشقانه، بر پایه شاخصه‌ها و نیازمندی‌های انسان معاصر پرداخته است.

|                                     |                                       |
|-------------------------------------|---------------------------------------|
| الازنی که صدایی - فقط صدا- ای زن!   | صدای با دل و جان من آشنا، ای زن!      |
| من از تو نام تو را خواستم، غروب آری | که تا به نام بخوانم شبی تو را، ای زن! |
| تو هیچ نام نداری به ذهن من، ناچار   | به نام عشق تو را می‌زنم صدا، ای زن!   |

(منزوی، ۱۳۸۷: غ ۲۷۰)



زن اسوهٔ عشق است و خطرپیشه چنان ویس      لیلای هراسنده! نه، تمثیل زن این نیست!  
(همان: غ ۲۸۴)

زن در نگاه شاعر تصویر هر طرح نوی از عشق است و این زن در هیأت معشوقهٔ اوست. باز نشان داده شده است که بستر برای او مهم است و بیشتر از این زاویه می‌نگرد! و از همین نظر گاه، بیت‌های ذیل نیز شکل می‌گیرند و ذهنیت گوینده‌اش را آفتابی می‌کنند:

روزی اگر خواهم به چشمت، طرح نوی اندازم از عشق  
تصویر خواهم کرد، آن را، با صورت یک زن برایت  
یک زن به خوی و خصلت تو، با هیأت و با قامت تو  
آینه‌ای خواهد شد آری طرحی که دارم من برایت  
از تو دلم گرم است و چشمم روشن به دیدار تو، هر چند  
ای زن! ندارم بستری گرم، در خانه ای روشن برایت  
(همان: غ ۱۹۰)

## ۲) مسائل درونی: فردیت و نسبت آن با عشق

مهم‌ترین تفاوت شعرهای عاشقانه سنتی با عاشقانه‌های مدرن در این است که تأکید غزل عاشقانه سنتی، بر خود عشق و حالات عاشقانه است. در این نوع شعر معشوق چهره‌ای کلی و پوشیده در حجاب دارد و مه گرفته و ناپیداست. این معشوق، دور از دسترس و ایده‌آلی است. بنابراین معشوق شعر کلاسیک حتی در زمینی‌ترین شکل خود هم ناشناخته باقی می‌ماند و چنان اجزای او موهوم و نامتناسبند که در کلیت موجودی ناموزون به نظر می‌رسد. این معشوق از نظر منش و اخلاق نیز تند خو و عاشق ستیز است.

## ۲-۱- فردیت و نسبت آن با عشق در غزلیات منزوی

یکی از محورهای اصلی شعر منزوی، نوع رابطهٔ انسان‌ها با یکدیگر است. او در بخش‌های زیادی از شعر خود بر این رابطه تمرکز می‌کند و آن را با همهٔ هیجان‌ها، عواطف و سرکشی‌هایش به تصویر می‌کشد. در بعضی از اشعار منزوی ارتباط عاشق و معشوق با یکدیگر بیشتر به کشش‌های

جسمی تعلق دارد و سر آغاز نگاه شاعر به پدیده عشق است، اما آرام آرام این پیوندها و پیوستگی‌ها شکل انسانی می‌گیرد.

منزوی از توصیفات تکراری و کلیشه‌ای سیمای معشوق در غزل کلاسیک رها شده و مشبه‌به‌ها و وجه‌شبه‌های بدیع و نو را در توصیف سیمای معشوق در دستور کار خود قرار داده که این نوآوری بیش از هر چیز ناشی از تغییر ذهنیت غنایی شاعر نسبت به انسان و اجتماع است. در غزل معاصر پیش از آنکه از عدم وصال و فراق و هجران یار سخن گفته شود و عاشق در نبود معشوق خویش زانوی غم به بغل بگیرد و ناامید و مأیوس به گوشه‌ای خیره شود، از عشقش به معشوقی صحبت می‌کند که به راحتی می‌تواند با هم قدم بزنند و حرف‌های عاشقانه با هم بگویند. این تصور از عشق و معشوق در دوره معاصر از فضای رمانتیکی نشأت می‌گیرد که ما حاصل جریان‌ات فرهنگی و سیاسی جدیدی است که جامعه فعلی را متأثر کرده است. آن گاه که غزل فضای رمانتیکش را در عرصه مدرنیته تجربه می‌کند، مسلماً مهم‌ترین رکن آن، یعنی؛ معشوق نمی‌تواند از این تغییر و تحول به دور بماند. آن معشوق دست نیافتنی و گاه آسمانی که برای عاشق ستاره سهیل بود، حالا به معشوق انسانی - زمینی - تبدیل شده است که می‌تواند با او معاشرت داشته باشد:

|                                    |                                    |
|------------------------------------|------------------------------------|
| بازو به بازوی هم، در خیابان روانیم | باچتری از عشق، در زیر باران روانیم |
| ما را چه پروای توفان و بیش و کم آن | مرغاییانیم و بربال توفان روانیم    |

(منزوی، ۱۳۸۷: ۴۱)

«معشوق در غزل منزوی، چهره‌ای واقعی و آشکار دارد. بر خلاف غزل‌های کلاسیک و حتی برخی غزل پردازان معاصر که معشوقشان اغلب چهره‌ای آسمانی دارد و قابل دستیابی نیست و گاه حتی جنسیت او نیز مشخص و روشن نیست. معشوق غزل‌های منزوی به راحتی قابل تصور و دستیابی است و به قول خود شاعر شوکت زمینی دارد.» (قربانی، ۱۳۸۶: ۴۷)

در غزل منزوی معشوق بیش از هر چیزی چهره زمینی دارد به همین علت توصیفات که درباره وی دارد، بیشتر ملموس و عینی است:

|                                 |                                  |
|---------------------------------|----------------------------------|
| بانوی من که چشم فرو بست خواب را | در خواب خود به بند کشید آفتاب را |
| می‌بیندش خیال که از راه می‌رسد  | تن پوش کرده پیرهن ماهتاب را      |
| هم چون نگین به حلقه سیمین صورتش | از لب سوار کرده، عقیق مذاب را    |

بر شانه‌هاش ریخته آوار موج را  
با ناز می‌خرامد و در خیل ماهیان  
بر سینه‌هاش بسته، چراغ حباب را  
بیدار کرده و سوسه پیچ و تاب را  
(منزوی، ۱۳۸۷: ۵۳)

منزوی با روایت تجربه‌های عاشقانه خود این موضوع را متذکر می‌شود که انسان بدون روی آوردن به عشق فرسوده می‌شود و نمی‌تواند بدون عشق جسم خاکیش را همانند آینه زلال و تابناک نماید. منزوی در غزل‌های عاشقانه خود این موضوع را متذکر می‌شود که در نهایت، عشق با نوعی حیرت و تنهایی همراه است:

بی عشق چه فرسوده، چه فرسوده‌ای، ای دل!  
بیهوده از این سوی بدان سو زده‌ای گام  
انگار که عمری است نیاسوده‌ای، ای دل!  
در عشق اگر پای نفرسوده‌ای، ای دل!  
... از صفحه بی‌آینه، دیدار چه جویی؟  
تا شیشه به سیماب نیندوده‌ای، ای دل!  
بی‌عشق که بیهوده بیهوده‌ای، ای دل!  
چیزی نفروشدند و پشیزی نخرندت  
(همان: ۳۸۹)

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های شعر منزوی این است که او کمتر احکام قطعی صادر می‌کند. او خود را با همگان هم‌عرض می‌داند و آفرینش "من" خود محور، خود بین و عقل کل پرهیز می‌کند. همین ویژگی از مهم‌ترین خصلت‌های فردیت است که در شعر او جایگاه ویژه‌ای دارد. او بدون عتاب و خطاب با جهان بر خورد می‌کند و تنها تلاش خود را برای اصلاح آن چه از نظر او مخلوش است نشان می‌دهد:

نه فرشته‌ام، نه شیطان، کی‌ام و چی‌ام؟ همینم!  
منم و چراغ خردی که بمیرد از نسیمی  
نه ز باده و نز آتش، که نواده زمینم!  
منم و ردای تنگی که به جز «من» اش نگنجد  
نه سپیده دم به دستم، نه ستاره بر جبینم  
... نزنم نمک به زخمی که همیشگی است، باری  
نه فلک بر آستانم، نه خدا در آستینم  
که نه خسته نخستین، نه خراب آخرینم  
(همان: ۱۹۵)

## نتیجه‌گیری

فردیت یکی از عناصر مهم در ادبیات مدرن است که در این تحقیق تلاش شد تا به عنوان یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های ادبیات سنتی و ادبیات مدرن مورد بررسی قرار گیرد. این عنصر به دلیل تمرکز ویژه بر انسان و جایگاه او در طبیعت و هستی مورد توجه قرار گرفته است. می‌توان شعر معاصر را میراث‌دار دوره مشروطه دانست. دوره مشروطه نقطه آغاز برخورد جدی جامعه ایرانی با دستاوردهای جهان جدید و اندیشه‌های مدرن است. در ادبیات مدرن انسان به عنوان یک موجود خلاق و خردگرا و نقاد، قادر است هستی را به آن گونه که خود می‌خواهد تغییر دهد.

مهم‌ترین ویژگی‌های فردیت عبارتند از: عینیت‌گرایی، جزئی‌نگری، طرد جهان بینی اسطوره‌ای، صبغه اقلیمی با رویکرد جهانی، پیوستگی موضوعی، تقید به زمان و مکان و آمیختگی با زبان گفتار.

این ویژگی‌ها در ادبیات سنتی یا مشاهده نمی‌شود و یا اگر وجود دارد به صورت ناقص و محدود است.

مشخصه اصلی شعر عاشقانه در غزلیات منزوی دو سویه بودن عشق است. عاشق و معشوق هر یک تلاش در جلب رضایت طرف مقابل دارند. عشق در غزلیات منزوی عموماً به سلطه عاشق و یا معشوق نمی‌انجامد، و نکته قابل ذکر درباره عشق در شعر منزوی، توجه شاعر به اجتماع مردم است.

در شعر منزوی، شاعر حتی در عاشقانه‌هایش نیز دغدغه‌های اجتماعی و درد‌های مردم را بیان می‌کند و در این مسیر از عشق به انسانیت سخن می‌گوید.

در شعر منزوی با یک عشق رئال مواجهیم، عشقی در متن زندگی با تمام فراز و نشیب‌هایش و معشوق شریک این فراز و فرود است. معشوق در شعر منزوی به لحاظ رفتاری، کاملاً با معشوق ادبیات کلاسیک متفاوت است. می‌توان گفت نقطه مقابل اوست. او یک آدم بی‌بند و بار که پیوسته در حال خودآرایی و دلبری باشد نیست. یک زندگی معمولی دارد. وظایفی دارد، کار می‌کند، خانه داری می‌کند و مشکلات دارد.

فهرست منابع و مأخذ

- ۱ - آشوری، داریوش، (۱۳۸۰)، شعر و اندیشه، تهران: مرکز، چاپ سوم.
- ۲ - آربلا ستر، آنتونی، (۱۳۶۷)، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز.
- ۳ - اسفندیاری، علی (نیما یوشیج)، (۱۳۸۸)، کلیات اشعار، تهران: نگاه، چاپ نهم.
- ۴ - بیات، عبدالرسول، (۱۳۸۱)، فرهنگ واژه‌ها (درآمدی بر مکاتب و اندیشه‌های معاصر)، قم: موسسه اندیشه و فرهنگ دینی، چاپ دوم.
- ۵ - پورنامداریان، تقی، (۱۳۸۹)، خانه‌ام ابری است، تهران: مروارید، چاپ سوم.
- ۶ - پی. واینر، فیلیپ، (۱۳۸۵)، فرهنگ تاریخ اندیشه‌ها، تهران: سعادت، چاپ اول.
- ۷ - تسلیمی، علی، (۱۳۸۷)، گزاره‌هایی در ادبیات معاصر ایران، تهران: اختران، چاپ دوم.
- ۸ - جورکش، شاپور، (۱۳۸۵)، بوطفیهای شعر نو، تهران: ققنوس، چاپ دوم.
- ۹ - حافظ، شمس‌الدین محمد، (۱۳۷۱)، دیوان، محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران: اقبال، چاپ دوازدهم.
- ۱۰ - \_\_\_\_\_، (۱۳۶۳)، دیوان غزلیات، جلد اول، به تصحیح و توضیح ناتل خانلری، تهران: خوارزمی، چاپ دوم.
- ۱۱ - حسن‌لی، کاوس، (۱۳۸۳)، گونه‌های نوآوری در شعر معاصر ایران، تهران: ثالث، چاپ اول.
- ۱۲ - ذقیقی، محمد بن احمد، (۱۳۷۴)، پیشاهنگان شعر پارسی، محمد دبیر سیاقی، تهران: علمی فرهنگی، چاپ چهارم.
- ۱۳ - روزبه، محمدرضا، (۱۳۸۱)، ادبیات معاصر ایران، نظم، تهران: روزگار، چاپ اول.
- ۱۴ - سعدی، مصلح بن عبدالله، (۱۳۷۳)، دیوان غزلیات، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب، چاپ هشتم.
- ۱۵ - حمیدحسینی، رضا، (۱۳۸۵)، مکتب‌های ادبی، جلد ۲، تهران: نگاه، چاپ چهارم.
- ۱۶ - شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۳)، ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، تهران: سخن، چاپ دوم.
- ۱۷ - صائب تبریزی، محمدعلی، (۱۳۷۲)، دیوان، ج ۴، محمد قهرمان، تهران: علمی فرهنگی، چاپ دوم.

- ۱۸ صلیبا، جمیل، (۱۳۶۶)، فرهنگ فلسفی، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، تهران: حکمت، چاپ اول.
- ۱۹ قربانی، جاوید، (۱۳۸۶)، (مضامین غزل‌های حسین منزوی)، مجله داخلی دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۴۶، ص ۵۰.
- ۲۰ لنگرودی، شمس، (۱۳۸۵)، ریال بازتاب زندگی ناتمام، به کوشش مژگان معقولی، تهران: آهنگ دیگر، چاپ اول.
- ۲۱ - \_\_\_\_\_، (۱۳۸۷)، تاریخ تحلیل شعر نو، دوره چهار جلدی، تهران، مرکز، چاپ پنجم.
- ۲۲ مختاری، محمد، (۱۳۷۸)، انسان در شعر معاصر، تهران: توس، چاپ دوم.
- ۲۳ مختاری، محمد، (۱۳۸۷)، چشم مرکب (نواندیشی از نگاه شهر معاصر)، تهران: توس، چاپ اول.
- ۲۴ منزوی، حسین، (۱۳۸۷)، مجموعه اشعار، تهران: آفرینش، نگاه.
- ۲۵ هارلند، ریچارد، (۱۳۸۸)، درآمدی تاریخی بر نظریه ادبی (از افلاطون تا بارت)، گروه ترجمه شیراز، علی معصومی، شاپور جورکش، تهران: چشمه، چاپ سوم.